

نقش آموزه‌های دینی در کاهش خشونت خانوادگی

طیبه ماهروزاده^۱

چکیده

انسان دارای دو بعد مادی و معنوی و نیز دارای گرایش‌های فطری از پیش تعیین شده، چون خداپرستی و حقیقت‌جویی است. ادیان الهی تلاش می‌کنند تا از طریق آموزه‌های خود انسان را متوجه این گرایش نموده، زمینه‌ای را به گونه‌ای فراهم سازند تا آدمی خود به نحو شهودی نیکی‌ها و بدی‌ها را دریابد. نخستین بستر مناسب در تربیت دینی خانواده و سپس جامعه می‌باشد.

خانواده نهادی است که می‌تواند به بهترین وجه نیازهای مادی و روانی کودک و نیز زن و مرد را پاسخ‌گفته و عهده‌دار تربیت کودک باشد. با تحول در نظام خانواده و رواج ازدواج‌های آزمایشی و توافقی‌کانون خانواده تزلزل یافت و سلامت روانی آن مورد تهدید قرار گرفت. از آثار مترتب بر خانواده‌های توافقی طرح‌های عاطفی مخرب، احساس ناکامی و محرومیت، احساس گناه و کشمکش میان محبت و نفرت است. رابطه‌ی عاطفی والدین سبب می‌شود تا کودکان به بلوغ فکری و اجتماعی دست یابند. در مقابل روابط خشونت‌آمیز میان زن و مرد و نیز والدین و فرزندان موجب بروز انواع اختلالات روانی در فرزندان است. همچنین اشتغالات بیش از حد

والدین، تمییز، عدم موفقیت در کسب استقلال، مشاهده‌ی فیلم‌های خشونت‌آمیز و دیدن فیلم‌های جنسی در سنین خردسالی باعث عصیان در سنین نوجوانی و جوانی است.

اضطراب، افسردگی و خشونت از اختلالات شایع میان زنان است. از جمله عوامل اضطراب‌آور در میان زنان، ناهماهنگی شناخت و عمل است که اگر به اصلاح نگرش و آرامش نسبی نینجامد، زن به درماندگی آموخته شده، دچار می‌شود که نتیجه‌ی آن افسردگی و یا ابراز خشونت است. در تربیت دینی اولین گام شناخت جایگاه و منزلت انسان در نظام آفرینش و آغاز و انجام او و نیز شناخت ابعاد مختلف وجودی انسان است تا به مدد اراده، دست به انتخاب زده، «خودم‌تعالی» را محقق سازد. اساساً هدف از بعثت انبیاء پرورش فضائل و مکارم اخلاقی است. نخستین گام در تربیت اخلاقی، خویش‌داری و صیانت از نفس است که در سایه‌ی پرهیزگاری، صبر، عبادت، تقویت اراده و تعقل امکان‌پذیر است.

کلیدواژه‌ها: دین، خشونت، خانواده، آموزه‌ی دینی، خویش‌داری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

انسان در نگاه ادیان دارای دو بعد مادی و معنوی و دارای سرشتی از پیش تعیین شده است. از نظر فلاسفه‌ی اسلامی گرایش‌هایی چون خداپرستی، حقیقت‌جوئی، علم‌جوئی، کمال‌طلبی و زیبایی‌دوستی امری فطری است. گرایش‌های دینی فرد را قادر می‌سازد با پیروی از آموزه‌های دینی متخلق به اخلاق شده، به نیکی روی آورد و از بدی بپرهیزد. به دیگر سخن ادیان الهی نیک و بد را به انسان نمی‌آموزند، بلکه با تعالیم خود زمینه‌ای را فراهم می‌سازند تا آدمی به نحوی شهودی نیکی و بدی را دریابد.

خانواده کوچکترین و مهمترین نهاد اجتماعی است. سلامت هر جامعه وابسته به سلامت خانواده در آن جامعه است. از نظر اسلام خانواده در بعد اقتصادی، عاطفی و اخلاقی دارای نقش اساسی است. همچنین نقش والدین در تربیت اخلاقی، اجتماعی و عاطفی و نیز سلامت جسمانی و بهداشت روانی فرزندان بسیار حائز اهمیت است. از عملکردهای اساسی خانواده پاسخ به نیازهای اساسی زن، مرد و فرزند است. نیاز به محبت از نیازهای اساسی انسان است. که اوج آن در وفاداری زن و مرد نسبت به یکدیگر متجلی می‌شود. عشق و محبت لازمه‌ی زندگی خانوادگی است. آنچه این عنصر حیاتی را به مخاطره می‌افکند، بی‌وفایی، خشونت و ستیزه‌جویی است.

آموزه‌های دینی انسان را به صبر و پایداری انجام فرائض، روی آوردن به فضائل و دوری از رذائل فرامی‌خواند تا با تقویت اراده و تمسک به خداوند خویشتن‌داری و صیانت از نفس را پیشه خود سازد. اسلام خانواده را کانونی مقدس می‌داند به همین سبب از یکسوزن و مرد را به خویشتن‌داری در روابط جنسی دعوت می‌کند و از سوی دیگر ایشان را به مدارا، گذشت، صبر و بردباری فرا می‌خواند تا خانواده و به تبع آن جامعه به سلامت روانی و سعادت دست یابد.

دین و تربیت دینی:

دین به مجموعه‌ای از عقاید، ارزش‌ها، احکام و مقررات و نیز اعمالی گفته می‌شود که به صورت یک نظام فکری - عملی در آمده و عهده دار اداره‌ی امور جامعه و تربیت انسان‌هاست. تربیت دینی فرآیندی است که ضمن آن تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی زمینه‌ای فراهم آید که مرتب‌ی در جهت رشد و شکوفایی استعداد‌های فطری و دینی گام بردارد. ایمان به معنی مواجهه‌ی شهودی نفس آدمی با حقیقت مطلق است که از بینش دینی مبتنی بر شهود سرچشمه می‌گیرد. اما بینش نفس شهودی را نمی‌توان تنها از طریق معارف دینی به دست آورد. هر چند آگاهی‌های دینی موجب ارتقای معرفت دینی شده و زمینه‌ساز معرفت شهودی است. در تربیت دینی آنچه حائز اهمیت است، ارجاع به فطرت دینی است. علامه طباطبایی هدف از دین را اصلاح فطرت با فطرت دانسته است. در تربیت دینی همچون انواع دیگر تربیت نخست باید شرایط مناسب را فراهم آورد، آن‌گاه موانع را از میان برداشت. اولین بستر مناسب برای تربیت دینی، خانواده و سپس جامعه و شرایط فرهنگی آن است. کودک و نوجوان تربیت دینی را ابتدا در خانواده و در مرتبه‌ی بعد، از نهادها و مؤسسات اجتماعی به‌طور رسمی و یا غیر رسمی دریافت می‌کند. خانواده نهادی است که فضایل اخلاقی، ارزش‌ها و نگرش‌ها را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. در اینجا باید به نقش حکومت‌ها در تربیت دینی و اخلاقی اشاره داشت؛ زیرا در هر جامعه فلسفه حاکم بر آن جامعه تعیین‌کننده خط مشی‌های کلی و اساسی آن جامعه است.

رفتار مذهبی از جمله رفتارهای پیچیده‌ی انسان است که کمتر مورد توجه روانشناسان و متخصصان تعلیم و تربیت جدید قرار گرفته است. لارسون^۱ در پژوهشی نشان داده که کمتر از ۱٪ مقالات چاپ شده در مجلات روانپزشکی و روانشناسی پیرامون پژوهش‌های مذهبی است (باقر غباری بناب ۱۳۷۴ به نقل از رازفر). این در حالی است که تحقق به عمل آمده پیرامون رابطه‌ی نگرش مذهبی و خویش‌داری نشان

می‌دهد، میان نگرش مذهبی و خویشتن‌داری در نوجوانان رابطه‌ی معناداری وجود دارد (رافرز، ۱۳۷۹).

فلاسفه‌ی اخلاق، گوهر اخلاق را خویشتن‌داری و کف نفس دانسته‌اند. خویشتن‌داری به معنای سلطه‌ی عقل بر اعمال است. از خویشتن‌داری می‌توان به عنوان یک شیوه‌ی کنترل بر امیال بهره جست. اولین گام در «تسلط بر رفتار» تقویت اراده است و لازمه‌ی آن تصحیح اندیشه و اقتدار بخشیدن به آن است.

بلوغ در نوجوان همراه با تحول در تمامی جنبه‌های زیستی و روانی اوست. در این دوره که بر اثر رشد، اخلاق «دیگر پیرو» دوران کودکی جای خود را به اخلاق «خود پیرو» می‌دهد نقش ارزش‌های اخلاقی به خصوص دارا بودن نظام ارزشی مبتنی بر مذهب که از فطرت آدمی سرچشمه گرفته، از اهمیت خاصی برخوردار است.

تربیت دینی که قبل از دوران بلوغ بیشتر در قالب فراگیری آداب و عادات بوده است، پس از بلوغ جنبه‌ی عقلی پیدا می‌کند. در این هنگام فرد بالغ خود را مکلف به تکلیف دانسته و مسئول نیک و بد اعمال خود می‌داند.

باید توجه داشت که هدف از تربیت دینی صرفاً انتقال معارف الهی نیست، بلکه هدف عشق و ورزیدن و پرورش شوق فطری کودک نسبت به خداوندی است که آفریننده‌ی همه هستی و زیبایی‌هاست و این حاصل نمی‌شود مگر با کشف و شهود درونی.

برخی از صاحب‌نظران گرایش به خدا را امری فطری دانسته‌اند. اما باید دانست که شناخت خدا نیز مقتضای فطرت آدمی است. فطری بودن شناخت خدا به معنی آن است که انسان «خدا آشناست» و در عمق وجود وی بن‌مایه‌ای برای شناخت خداوند وجود دارد که می‌توان آن را پرورش داد و شکوفا نمود.

خانواده

خانواده در اصطلاح به گروهی از افراد که رابطه‌ی «زن و شوهری» و رابطه‌ی «پدر مادر - فرزندی» میانشان برقرار است، گفته می‌شود. گاه گروه اجتماعی محدود را که

دارای رابطه‌ی خویشاوندی هستند نیز خانواده گویند.

خانواده کوچکترین و در عین حال مهمترین نهاد اجتماعی است. قوام و دوام هر جامعه بستگی تام به نهاد خانواده در آن جامعه دارد؛ زیرا خانواده نخستین عامل در تکوین شخصیت آدمی است. فرد در خانواده زاده می‌شود و در آنجا به رشد و بلوغ جسمانی، روانی، عاطفی و اجتماعی دست می‌یابد. خانواده از بعدی دیگر نیز دارای اهمیت است و آن حفظ هویت بیولوژیکی و انتقال ژن‌هاست. در خانواده است که والدین و فرزندان نسبت به یکدیگر حقوق و وظایفی را دارا می‌شوند. والدین و فرزندان در ابعاد فردی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی نسبت به یکدیگر وظایفی داشته و از حقوقی سالم برخوردار هستند. در بعد اجتماعی اگر بخواهیم جامعه‌ای با شهروندانی سالم داشته باشیم، باید کانون توجه خود را متوجه خانواده نماییم؛ زیرا هیچ نهادی نمی‌تواند بهتر از خانواده عهده‌دار تربیت کودک بوده و نیازهای روانی و جسمانی او را پاسخ گوید. خانواده می‌تواند در بعد روانی به نیازهایی چون نیاز به محبت، امنیت، ابراز وجود، تعلق به خانواده و تحقق خود و در بعد جسمانی ارضای غریزه‌ی جنسی پاسخ گوید. ارضای این نیازها منجر به آرامش فرد شده و عدم ارضای آن به تنش و اضطراب و نهایتاً به اختلالات روانی و رفتاری می‌انجامد. نیاز تعلق به خانواده و آثار مترتب بر عدم ارضای آن را می‌توان در کودکانی که در یتیم‌خانه پرورش می‌یابند، مشاهده نمود. گرچه استعداد، رغبت و توانایی‌های آدمی به واسطه‌ی وراثت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، اما زمینه‌ساز شکوفایی آن بستر مناسب فرهنگی، تربیتی و عاطفی است که در خانواده فراهم می‌شود.

با صنعتی شدن کشورها تحول در نظام خانواده آغاز شد. جذب زنان در بازار کار، رهایی ایشان از قیود خانوادگی، زوال صنایع دستی و خانگی و ... سبب شد تا خانواده گسترده‌ی قدیمی از هم پاشیده شده و وظایف اقتصادی، تربیتی، دینی و تفریحی آن به سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی واگذار شود. در نظر بسیاری از اندیشمندان قرن نوزده و (اوایل) قرن بیست خانواده نهادی است یادگار ایام کهن که دوره‌اش سرآمده و می‌بایست شکل‌های جدیدی از زندگی گروهی و پرورش جمعی کودکان جانشین آن شود. (بهنام،

۱۳۶۵، ۱۰ و ۱۱) اما پس از جنگ جهانی دوم شاهد اهمیت یافتن خانواده هستیم. به طوری که از ۳۹ قانون اساسی مدون در ۳۲ مورد آن، مواردی به حقوق خانواده و اهمیت آن اختصاص یافته است. همچنین در اعلامیه‌ی حقوق بشر به خانواده عنایت خاص نشان داده شده است (همان، ۱۲).

در گذشته خانواده در ایران شکل گسترده‌ای داشته که طی چندین دهه‌ی گذشته تحول یافته است. خانواده ایرانی گرچه از نظر حقوقی تابع شریعت اسلام است، اما به لحاظ فرهنگی سیمایی خاص دارد که آن را از برخی ملل اسلامی متمایز ساخته است. رواج شهرنشینی و تغییر ساختار اقتصادی جامعه سبب شده تا به تدریج خانواده‌ی گسترده به سوی خانواده هسته‌ای سوق داده شود. گرچه سعی شده فرهنگ خانواده سنتی که مبتنی بر احترام به سلسله مراتب در خانواده، وحدت و محوریت خانواده است، حفظ شود.

انواع خانواده:

خانواده را از نظر فضای عاطفی می‌توان به خانواده‌های آزادمنش، مستبد و هرج و مرج طلب تقسیم کرد.

خانواده‌ی آزادمنش: خانواده‌ای است که در آن حقوق افراد محفوظ است، همه افراد در تصمیماتی که گرفته می‌شود، سهم هستند و در همه‌ی امور با یکدیگر مشارکت دارند، افراد حق اظهار نظر دارند و در کارها با آنها مشورت می‌شود. فضای عاطفی در این خانواده‌ها به گونه‌ای است که کودکان از محبت والدین برخوردارند.

خانواده‌ی مستبد: در این قبیل خانواده‌ها یک نفر بر دیگران حکم رانده و درباره‌ی آنها تصمیم می‌گیرد. این شخص معمولاً پدر و گاه مادر است. در این نوع خانواده تمایلات و خواست افراد مورد توجه نیست و نیازهای اساسی ایشان برآورده نمی‌شود. شخصیت افراد در نظر نیامده و فضای عاطفی خانواده عاری از محبت است. در صورتی که نظمی در خانواده حاکم باشد، صوری و خشک است و افراد باید بدون آنکه علت

انجام عملی را بدانند، بی‌چون و چرا از اوامر پدر یا مادرتبیت نمایند. کودکانی که در خانواده‌های مستبد پرورش می‌یابند، به ظاهر مطیع هستند اما غالباً این اطاعت با اضطراب، ترس و وحشت همراه است. این کودکان وقتی فرصت می‌یابند، نسبت به دیگران خصومت ورزیده و آزار می‌رسانند. ایشان به دلیل آنکه همواره سخنی را بی‌چون و چرا پذیرفته‌اند، نسبت به آرای خود تعصب می‌ورزند و از رشد عاطفی و اجتماعی مناسب برخوردار نیستند؛ از این روست که نمی‌توانند به راحتی با دیگران ارتباط برقرار سازند و در امور مختلف با دیگران اشتراک مساعی داشته و قبول مسئولیت نمایند.

خانواده هرج و مرج طلب: در این نوع خانواده‌ها که در آن آزادی به معنای هرج و مرج حاکم است، هرکس به میل خود عمل می‌کند و دیگران حق ندارند در این باره اظهار نظر نمایند. از آنجا که در این قبیل خانواده‌ها هرکس فقط مصالح خود را در نظر دارد، هم مصالح فرد و هم مصالح جمع به مخاطره افتاده، نهایتاً به خشونت و تزلزل در ارکان خانواده می‌انجامد. تربیت در چنین خانواده‌ای مختل شده و کودکان بی‌بند و بار، خودخواه و بی‌هدف هستند. چنین کودکانی غالباً در زندگی با شکست مواجه خواهند شد (شریعت‌مداری، ۲۲۲، ۱۳۷۴-۲۱۱).

ازدواج و انواع آن :

نوع و چگونگی تشکیل خانواده در عملکرد عاطفی، اقتصادی فرزندان و نیز تربیت اخلاقی ایشان تأثیری بسزا دارد. امروزه تشکیل خانواده به ویژه در کشورهای غربی به صورت‌های مختلف انجام می‌شود.

ازدواج خصوصی: در تاریخ ازدواج همواره این سؤال مطرح بوده که آیا ازدواج مشروعیت خود را باید از طریق موازین قانونی و شرعی کسب کند یا این‌که مشروعیت ازدواج به واسطه‌ی رضایت طرفین حاصل می‌شود. در ازدواج خصوصی پذیرش موازین شرعی لازم نیست. حتی طرفین ملزم به رعایت مقررات عرفی هم نیستند (ساروخانی،

از گسست روابط زوجیت در جامعه می‌باشد. (۱۳۷۵، ۹۴). گرچه در آن نوع ازدواج اصل تفرّد به اوج خود می‌رسد اما به نوعی حاکی

ازدواج آزمایشی: در این نوع زوجیت که عمدتاً در جوامع ابتدایی دیده می‌شود، شرط قطعی شدن ازدواج تولد فرزند است. نوعی دیگر از ازدواج آزمایشی در جوامع صنعتی مطرح است که غیر قطعی است و غرض از آن دادن فرصت به طرفین جهت اخذ تصمیم است. در اینجا ازدواج آزمایشی در نوع اول مورد توجه نیست بلکه نوع دیگر آن که از سوی افرادی چون «مارگارت مید» مورد توجه قرار گرفته، مدنظر است.

علت تکوین این اندیشه از آن‌روست که افراد سعی کنند با شناخت بهتر یکدیگر به زندگانی سعادت‌مند دست یابند؛ زیرا دیدارهای اولیه همراه با هیجان و نوعی تصنع در رفتار است. پس به زعم این اندیشمندان، با بستن قرار داد موقت می‌توان به شناخت همه‌ی ابعاد شخصیتی طرف مقابل دست یافت. البته این نوع ازدواج مشکلات و مسائل مهمی را به همراه دارد که مهمترین آن مسأله‌ی فرزندان است. چنانچه پس از مدتی یکی از طرفین تصمیم به قطع ارتباط بگیرد، فرزند یا فرزندان به بار آمده وضع نامشخصی خواهند داشت. همچنین طرفین، به‌ویژه زن شانس زوجیت را به دلیل از دست دادن سال‌های متناسب همسرگزینی از دست می‌دهد.

ازدواج دو ستانه: در این نوع ازدواج دوجوان با یکدیگر بدون مراسم ازدواج زندگی مشترک را آغاز می‌کنند و با تولد فرزند ازدواجشان صورت طبیعی به خود می‌گیرد. باید توجه داشت که مشروط ساختن ازدواج به توافق بعدی یا آمدن فرزند همان مسائلی را به همراه دارد که ازدواج آزمایشی داشته است.

نگاه قدسی به خانواده

صلاح هر جامعه در گرو سلامت خانواده است. تحقیقات در زمینه‌ی خانواده نشان داده است که میان تحکیم بنیان خانواده و استحکام مبانی دینی و ارزشی رابطه‌ی معنی‌دار وجود دارد. هر قدر آحاد یک جامعه خود را ملزم به رعایت قوانین اخلاقی و

احکام دینی بدانند، بنیان‌های خانواده استوارتر خواهد شد؛ زیرا زن و مرد روابط خود را بر اساس اصول اخلاقی پی‌ریزی خواهند نمود. حاکمیت اخلاق در خانواده موجب روابط عاطفی گرم می‌شود و روابط عاطفی خوب والدین به نوبه‌ی خود زمینه‌ساز بهداشت روانی و تربیت صحیح فرزندان است.

در اسلام نگاه به خانواده نگاهی قدسی است. پیوند زنا شویی میان زن و مرد و آرامشی که از رهگذر آن عاید آنان می‌شود و نیز عشق و مودّتی که بین آن دو برقرار می‌گردد، نشانه‌ای از قدرت الهی است. همچنین انجام وظایف زن و مرد نسبت به یکدیگر (مانند نفقه و تمکین) و یا وظایف والدین نسبت به فرزندان (مانند تعلیم و تربیت فرزند که وظیفه‌ی پدر است) عملی در خور پاداش و رحمت الهی است.

نحوه‌ی تشکیل خانواده از جمله عواملی است که در بهداشت روانی زن و فرزندان تأثیر دارد؛ زیرا نوع ازدواج و نحوه‌ی تشکیل خانواده تضمین‌کننده‌ی روابط اقتصادی، عاطفی و اجتماعی است. به همین جهت خانواده‌هایی که محصول پیوند زناشویی نبوده و به صورت قراردادی و آزمایشی زیر یک سقف جمع شده‌اند و نیز کودکان آنان از بهداشت روانی پایین‌تری برخوردارند، به ویژه هنگامی که مرد، زن و کودک را ترک کند، خلاء عاطفی حاصل از نبود پدر و بروز مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سبب می‌شود تا زن به خشونت روی آورد تا جایی که برای رهایی از وضعیت به‌وجود آمده، گاه حاضر به از بین بردن فرزند خود می‌شود. آمار نشان می‌دهد میزان خشونت، بزه و رفتارهای نابهنجار میان این دو دسته از کودکان بسیار بیشتر از گروه همسالان آنان است.

محبت و خشونت

عشق و محبت - نیاز به محبت عاملی است که هم موجب تشکیل خانواده و هم سبب بقاء و دوام آن است. از این رو رابطه‌ی زوجیت بدون عشق و محبت موجب اختلال در روابط خانوادگی شده و نهایتاً به فروپاشی خانواده می‌انجامد. در مقابل دوستی و محبت میان زن و شوهر آرامش خیال به همراه داشته، باعث می‌شود تا نیازهای روانی

زن و شوهر تأمین شود و فرزندان در محیط عاطفی مناسب رشد نمایند و به بهداشت روانی و نهایتاً بلوغ فکری و اجتماعی دست یابند.

از دید محققان عشق لازمه‌ی زندگی خانوادگی است. عشق که در آغاز زندگی پرشور و با نشاط وارد میدان می‌شود و احساسات و هیجانات را راهبری می‌کند، در کهنسالی به محبت و مهرورزی میان زوجین مبدل شده، زمینه را برای یک زندگی آرام و توأم با روابط عاطفی مستحکم فراهم می‌سازد. علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی روم مودت را به عشق دوران جوانی و رحمت را به محبت میان زوجین در دوران کهنسالی تفسیر کرده‌اند.

محققان گرچه عشق را لازمه‌ی زندگی دانسته‌اند، اما همواره از عشق رویایی و یا عشق کور که معیارهای واقعی ازدواج را دارا نیست، سخن گفته‌اند. برگس^۱ و والین^۲ با استناد به تحقیقات جامعه‌شناسی دریافته‌اند که زیبایی با عشق در ارتباط است (ساروخانی، ۱۳۷۵، ۱۰۹). البته مقصود آن نیست که عنصر زیبایی در زندگی مورد توجه واقع نشود، بلکه غرض آن است که معیارهای ازدواج به دقت تعیین شده و دنبال گردد تا زن و مرد در زندگی زناشویی خود با یأس و نومییدی مواجه نشوند.

پیاژه با اشاره به نحوه‌ی تشکیل خانواده در نسل گذشته و عشق‌های زودگذر امروزی و پیامدهای حاصل از آن خطاب به جوانان می‌گوید: «عشقی را که شما میوه‌ی تمدن امروز می‌دانید، دنیای وحشتناکی است که در هیچ خانواده، مقررات آن نمی‌تواند قابل قبول باشد.» وی با توجه به فرزندان محصول این قبیل خانواده‌ها و اثرات شوم مترتب بر آن می‌افزاید: «شما هرگز متوجه این مسأله‌ی حیاتی نیستید که نتیجه‌ی سرمستی‌های شما، هزاران موجود بی‌گناه و کودکان نامشروع و بی‌سرپرست هستند که به عنوان میوه‌ی تلخ تمدن، فضای نواخانه‌ها و شیرخوارگاه‌ها و مؤسسات حمایت از کودکان را لبریز خواهد ساخت و فردا جامعه‌ای خواهیم داشت که جوانان آن نه پدر دارند و نه مادر و

چون گیاهان هرزه باید به دور درختان بپیچند و چون از اصول تعلیم و تربیت صحیح و سرپرستی کامل محروم بوده‌اند، به‌طور دسته جمعی راهی زندان‌ها شوند» (پیاژه و سیمون، بی‌تا، ۱۸۴ و ۱۸۵).

خشونت - خشم نوعی هیجان طبیعی و عادی است که انسان برای نشان دادن احساسات و یا دفاع از خود نشان می‌دهد. چنانچه فرد نتواند در ابراز خشم و کنترل آن مهارت کافی به‌دست آورد، این هیجان به‌صورت خشونت ظاهر می‌شود. تا جایی که ممکن است فرد در صدد صدمه زدن به خود و دیگران برآید. والدینی که قادر نیستند احساسات منفی خود را کنترل کنند، در برخورد با مسائل عادی، به‌جای آنکه مدارا نموده و تلاش نمایند تا مشکلات را به نحو معقول و منطقی حل و فصل نمایند، به گونه‌ای عمل می‌کنند که به خشونت می‌انجامد.

خشونت ممکن است به صورت کلامی (توهین به دیگران)، و غیر کلامی (مثل ضربه زدن) و کلامی و غیر کلامی (مثل فحاشی کردن و حمله‌ور شدن) ظاهر می‌شود. خشونت غالباً با علاماتی چون تپش شدید قلب، برافروختگی چهره، تعریق بدن، لرزش دست و پا، عدم کنترل در کلام و رفتار، گرفتگی عضلات و تغییر در فشار خون همراه است.

مطالعات روانشناختی و جامعه‌شناختی نشان می‌دهد رابطه‌ی معناداری میان خشونت‌های خانوادگی و رفتارهای نابهنجار در کودکان و نوجوانان وجود دارد. روانشناسان بر این باورند که ریشه‌ی اختلالات روانی و رفتار نابهنجار فرد را باید در دوران کودکی او و نحوه‌ی ارتباط والدین با یکدیگر و نیز والدین با فرزندان جستجو نمود؛ زیرا کودکان مایلند همچون بزرگسالان رفتار نمایند. کودکانی که به‌طور مکرر شاهد رفتار خشونت‌آمیز والدین خود هستند، نمی‌توانند از رفتار پرخاشگرانه خودداری نمایند؛ زیرا ایشان دارای الگوهای رفتاری ضعیف هستند. در چنین شرایطی روابط ایشان با همسالان نیز ضعیف خواهد بود (زرب^۱، ۱۹۹۹، ۱۴۲). اهمیت رفتار والدین و

نوع رفتار ایشان با یکدیگر بدان حد است که میزان رضایت از زندگی زناشویی افراد نیز به روابط زناشویی میان والدین ایشان وابسته است. از سوی دیگر والدین بهترین الگو برای فرزندان هستند به همین جهت رابطه‌ی خشونت‌آمیز میان آنها سبب خواهد شد تا فرزندان نسبت به والدین خود همان رفتار را اعمال کنند.

از آنجا که کودک، پدر و مادر را تنها پناهگاه روانی خود می‌داند، خصومت و خشونت میان ایشان امنیت روانی او را به مخاطره می‌افکند. از اینرو اسلام زن را امانت الهی نزد مرد دانسته و مردان را به محبت و حسن رفتار با زنان توصیه نموده است. پیامبر در وصیت‌نامه خود چنین می‌فرماید: «من به شما سفارش می‌کنم که به زنان نیکی کنید؛ زیرا آنان امانت‌های الهی در دست شما هستند» (ابن هشام، به نقل از رساله نوین امام خمینی). همچنین پیامبر همواره مردان را به همکاری و نیکی به همسران دعوت نموده و می‌فرمود: «بهترین شما کسی است که برای خانواده خود بهترین باشد^۱». قرآن از یک‌سو مردان را به حسن معاشرت با زنان امر کرده و می‌فرماید: «با زنان به نیکی رفتار کنید^۲». (نساء، ۱۹) و از سوی دیگر ایشان را از تجاوز و ستم بازداشته و می‌فرماید: «در پی ستم و تجاوز به زنان مباشید زیرا که خداوند بالای هر بالاتری است^۳». (نساء، ۳۴)

از جمله عواملی که در خانواده می‌تواند به خشونت بینجامد مسائل و مشکلات اقتصادی است؛ به ویژه در خانواده‌های تک والد که مادر به تنهایی سرپرستی کودک را به عهده دارد و به منظور تأمین معاش ناچار بایستی منزل را ترک کند. فقر اقتصادی همراه با فقر عاطفی و عدم امنیت سبب می‌شود تا فرزندان به بزه روی آورند. طبق آمار نیوزویک ۷۰٪ نوجوانان بزهکار از این قبیل خانواده‌ها هستند (نیوزویک، ۱۰ ژوئن ۱۹۹۴، ۳۸). این در حالی است که در برخی از کشورهای صنعتی، یک چهارم کودکان در خانواده‌های تک والد بسر می‌برند. همچنین تعداد این کودکان از ۴ میلیون در سال ۱۹۷۰

۱- خیرکم، خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی. ۲- و عاشروهن بالمعروف.

۳- فلا تبغو علیهن سبیلا ان الله کان علیاً کبیرا.

به ۸ میلیون در سال ۱۹۹۰ افزایش یافته است (همان). از آثار مخرب مرتب بر خانواده‌های توافقی می‌توان به مورد زیر اشاره داشت:

۱. **طرح‌های عاطفی مخرب:** در این قبیل خانواده‌ها ترس و خشم برانگیخته شده - به‌ویژه در زن - راهی برای تخلیه نمی‌یابد، از این‌رو فرد حالت تدافعی خود را از دست داده، رفتارهای غیر عادی در او بروز میکند.

۲. **احساس ناکامی و محرومیت:** ناکامی حاصل از این نوع رابطه، موجب احساس شکست و تحقیر و محرومیت در زن می‌شود.

۳. **احساس گناه:** احساس گناه و تقصیر، از نتایج دیگر مرتب بر این خانواده‌هاست که در قالب رفتارهای دفاعی به‌صورت خشم ظاهر می‌شود.

۴. **کشمکش میان محبت و نفرت:** کشمکش میان دو قطب محبت و نفرت میان زن و مرد، به‌ویژه مادر و فرزندان از جمله عواملی است که می‌تواند گاهی به بروز رفتارهایی چون صدمه زدن به فرزند و یا اختلالات روانی بینجامد.

ازدواج‌های ناموفق که غالباً بر اثر عدم کفویت فرهنگی، اجتماعی و یا نبود توافق اخلاقی و یا عدم روابط عاطفی سالم و کافی به‌وجود می‌آید، آثار مخربی را برای زوجین و فرزندان به همراه دارد؛ زیرا از یکسو زن و مرد خود را مقید به زندگی مشترک نمی‌دانند و از سوی دیگر احساس شکست و اتلاف عمر می‌کنند. در این نوع خانواده‌ها تنها رشته‌ی اتصال میان زن و مرد فرزندان هستند هرچند که ایشان نیز به دلیل عدم وجود فضای عاطفی مناسب و خشونت‌های دائمی از محیط تربیتی مناسب برخوردار نبوده و به انواع ناسازگاری‌ها و رفتارهای نابهنجار و بزه دچار می‌شوند. آمار نشان می‌دهد تقریباً نیمی از ازدواج‌ها با عدم رضایت و احساس اتلاف عمر همراه بوده است (بیرجندی، ۱۳۴۶، ۱۴۸).

در اسلام پیوند ازدواج امری مقدس شمرده شده است. زن و مرد به منظور اجتناب از گسیختن این پیمان ملزم به رعایت اصول و قوانین اخلاقی هستند. آموزه‌های دینی به منظور فراهم کردن جو عاطفی مناسب مرد را به ابراز محبت، پرهیز از خشونت، احترام

متقابل، همکاری و تعاون و مدارا و سازش با همسر توصیه نموده است. همچنین برای حفظ کانون خانواده برای زن نیز مقرراتی (تمکین) تعیین کرده است. از آنجا که یکی از عملکردهای اساسی خانواده عملکرد اقتصادی آن است، اسلام هزینه معاش زن و فرزند را به عهده مرد قرار داده است، حتی اگر زن صاحب اموال بسیار باشد. همچنین در بعد تربیتی و وظیفه‌ی تعلیم و تربیت فرزندان و هزینه‌ی آن به عهده پدر است.

تعلیم و تربیت مدرن در بعد ارزش‌شناسی مبتنی بر ارزش‌های نسبی بوده و از نظر دینی سکولار و از نظر اخلاقی لیبرال است. حقیقت این است که تعلیم و تربیت لیبرال نتوانسته نظام اخلاقی مبتنی بر ارزش‌ها را در جوانان استوار سازد؛ زیرا فرهنگ مدرن هرگونه نظارت و کنترل را به منزله‌ی سلب آزادی انسان می‌داند. پیازه در این باره چنین می‌گوید: «به جوان امروزی احساسی از ارزش‌های غیر قابل تغییر و مطمئن داده نشده است. متأسفانه جوانان از یک برنامه‌ی اخلاقی درست که باعث تقویت روح آنها باشد، محرومند. از همان دوران کودکی شوم‌ترین و کشنده‌ترین فلسفه‌های عصر حاضر یعنی فلسفه‌ی آزادی مجهول و افسار گسیخته به آنها تلقین شده است؛ در حالی که جوان امروز نیازمند یک برنامه‌ی اخلاقی قاطع است که برای همیشه نیک و بد خود را بیابد و بتواند خویشتن را از مشکلات اخلاقی برهاند» (پیازه و سیمون، بی‌تا، ۱۸۹ و ۱۹۰).

فلاسفه‌ی اسلامی هدف از تعلیم و تربیت را در مرتبه‌ی نخست تربیت اخلاقی می‌دانند. در نظر فلاسفه‌ی اسلامی تعلیم و تربیت امری مقدس به‌شمار آمده است. از این رو ابن‌مسکویه، مربی را پدر روحانی و محبت‌متربی نسبت به مربی را در طول محبت الهی می‌داند؛ زیرا که مربی زمینه را برای رسیدن فرد به سعادت و نعمت‌های جاودانه‌ی الهی فراهم می‌سازد (بهشتی و همکاران، ۱۳۷۹، ج ۲، ۵۷).

سرکشی در کودکان و علل آن

علل سرکشی و خشم در کودکان و نوجوانان را می‌توان بدین شرح بیان داشت.

الف) عدم مراقبت‌های لازم: کودکی که از سرپرستی خانواده صاحب صلاحیت و مراقبت‌های لازم محروم است، دچار نوعی عدم تعادل در رفتار و ناسازگاری اجتماعی می‌شود؛ زیرا چنین کودکی همواره عادت نموده، آزاد زیسته و زندگی توأم با هرج و مرج داشته باشد.

ب) الگوی عاطفی خانواده: تمام مدل‌های خانواده درمانی بر این فرض مبتنی است که مشکلات رفتاری کودک با نحوه‌ی عمل اعضای خانواده با یکدیگر و نیز مناسبات زیرنظام‌های خانواده پیوند وثیق دارد. (هنگر و بردون^۱، ۱۹۹۹، ۵). رفتار پدر و مادر با یکدیگر و با فرزندان یعنی اجرای الگوی «ابراز محبت» یا «اعمال خشونت» در خانواده، الگوی رفتاری کودک را تعیین می‌کند. رفتار پدر و مادری که خواسته‌ی خود را با اعمال خشونت‌آمیز ابراز می‌کنند و مایلند تا فرزند هرکاری را ولو به اجبار انجام دهد یا پدر و مادری که نسبت به اعمال فرزند خود بی‌تفاوت هستند و او را به‌حال خود رها می‌کنند، همچنین والدینی که به سبب اشتغالات و حرفه خصوصی خود نسبت به کودکان خویش بی‌تفاوت هستند، تمامی اینها سبب می‌شود تا کودک رفتاری خشن و اعتراض‌آمیز از خود نشان دهد و یا به سبب ضعف تربیتی و نظارتی والدین راه عصیان پیش گیرد. این در حالی است که نظریات روانشناختی بیانگر این مطلب است که احساسات هیجانی و عواطف توسط محرک‌های هیجانی و عاطفی به جنبش درآید. (گری^۲، ۱۹۸۷، ۵۲) بدین ترتیب محرک‌های عاطفی مثبت منجر به رفتار بهنجار و محرک‌های عاطفی منفی به رفتار نابهنجار می‌انجامد.

ج) نظام خانواده: چگونگی نظام خانواده در اعمال خشونت فرزندان تأثیر مستقیم دارد. خانواده‌های مستبد و یا هرج و مرج طلب نمی‌توانند محیط تربیتی مناسب را برای فرزندان فراهم آورند.

د) نظام‌های مرتبط چندگانه: به منظور فهم دقیق رفتار کودک لازم است نظام‌های

چندگانه‌ی مرتبطی را که وی به آن تعلق دارد، مطالعه کرد. گرچه به‌طور قطع تأثیرگذارترین نظام بر رفتار کودک، خانواده است، اما کودک همواره با نظام‌های دیگری چون همسالان، مدرسه و همسایگان در تعامل بوده بر آنها تأثیر گذارده و از آنها تأثیر می‌پذیرد.

هریک از افراد، صاحب ویژگی‌های مخصوص به خود چون نشاط و سرزندگی، اجتماعی بودن، هوشمندی و فراست - که دارای مؤلفه‌ی ژنتیکی است - هستند. از این رو فرد به‌طور طبیعی به شیوه‌ای خاص عمل می‌کند و این نحوه‌ی عمل بر روابط او با خانواده، گروه همسالان و همکاران در سراسر عمر تأثیر خواهد گذاشت. نظام‌های دیگری چون اشتغال والدین و شبکه حمایت اجتماعی می‌تواند بر کیفیت ارتباطات والدین و کودک به‌طور غیر مستقیم تأثیر به‌جای نهد. (هنگر و بردیون، ۱۹۹۹، ۴) به‌همین جهت شناخت این نظام‌ها و تعامل میان آنها می‌تواند به حل مشکلات رفتاری کودکان کمک نماید.

ه) روش‌های تربیتی غلط: وجود روابط غیر دوستانه میان اعضای خانواده و یا روش‌های تربیتی غلط (مانند هم رأی نمودن کودک با خود به منظور غلبه بر دیگری) نهایتاً به عصیان و نافرمانی کودک می‌انجامد.

و) عدم دستیابی به استقلال و احساس شکست: اگر جوان بخواهد به استقلال دست یابد اما دستیابی به آن برای او ممکن نباشد، به‌ویژه اگر شاهد پیروزی‌های دیگران باشد، این شکست موجب سرکشی و انحراف او خواهد شد. در اینجا تدبیر، همفکری و همدلی والدین می‌تواند راهگشا باشد.

ز) تبعیض: بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد تبعیض در خانواده سبب احساس خودکم بینی، احساس نفرت و بدبینی نسبت به دیگران است.

ح) رقابت: رقابت منفی تأثیر منفی و مخرب بر کودکان داشته و موجب خشونت در آنها می‌شود.

ط) عدم شناخت واقعی از خود: عدم شناخت صحیح و واقعی از خود موجب

می‌شود تا فرد انتظارات بیش از حد از خود داشته و چون به مقصود نرسد، شکست و ناکامی به صورت رفتارهای خشونت‌آمیز بروز می‌نماید.

ی) مشاهده‌ی فیلم‌های خشونت‌آمیز: مشاهده‌ی فیلم‌های خشونت‌آمیز و قرار دادن خود به‌جای قهرمان فیلم، بدون آنکه کودک و نوجوان هنوز خود، شرایط بیولوژیکی، توانایی‌ها و خلاصه نقاط قوت و ضعف خویش را شناخته باشد، در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز تأثیری بسیار دارد. طبق آمار ارائه شده، به‌طور متوسط کودکان قبل از دوره‌ی ابتدایی ۸/۰۰۰ قتل و ۱۰۰/۰۰۰ فیلم خشونت‌آمیز می‌بینند که در فراگیری شیوه‌های رفتار خشونت‌آمیز و بزهکاری تأثیر بسیار داشته است (نیوزویک، ۱۹۹۴).

دیدن فیلم‌های جنسی در سنین خردسالی موجب بلوغ جنسی زودرس در نوجوان می‌شود. آمار نشان می‌دهد ۲۶٪ از دختران ۱۵ ساله از نظر جنسی فعال هستند، در حالی‌که این آمار در سال ۱۹۷۰، ۵٪ بوده است. علاوه بر این فیلم‌های سکسی همراه با خشونت باعث رفتار جنسی خشونت‌آمیز می‌شود.

استثمار جنسی خطر جدی دیگری است که به دلیل شهرنشینی و فقر روبه افزایش بوده و سلامت جسمی و روانی دختران را به خطر انداخته است. به‌طوری‌که تعداد کودکانی که به‌وسیله سوء استفاده‌ی جنسی قربانی می‌شوند، از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱، ۴۰٪ افزایش یافته است (همان). خطر دیگر احتمال مرگ به دلیل سقط جنین به روش ابتدایی میان دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله است که نسبت به گروه سنی ۲۴-۲۰ سال دو برابر است.

نکته‌ی قابل توجه، تأثیر رفتار نابهنجار والدین به‌ویژه تأثیر رفتار مادر بر فرزندان است. تحقیقات نشان داده است که حداقل در ۵۰٪ خانواده‌هایی که مادر مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته، کودک نیز مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد (زرب، ۱۹۹۹، ۱۴۱).

ک) کشمکش در خانواده: رفتار خشونت‌آمیز والدین علت اصلی انحراف و

ناسازگاری در کودکان است. جدایی کودک از والدین به‌ویژه مادر، زمینه‌ساز روابط عاطفی ناسالم در دوران بلوغ است. هویر^۱ طی تحقیقاتی که در ده کشور اروپایی به عمل آمده، نشان داده است که ۸۸ درصد اطفالی که مرتکب گناه شده‌اند، از خانواده‌های گسسته هستند. همچنین ۸۰ تا ۹۰ درصد از کودکان منحرف یا مجرم متعلق به خانواده‌های از هم پاشیده هستند. این تحقیق نشان می‌دهد طلاق بیش از نزاع موقت موجب بزهکاری اطفال می‌شود. همچنین عدم حضور والدین بخصوص در محیط خانه باعث بروز اختلالات عاطفی و مشکلات تربیتی است که خود یکی از علل ارتکاب جرم به شمار می‌آید (احدی، ۱۳۷۸، ۱۸۰). متغیرهای زیر گویای میزان اضطراب و فشار روانی وارد بر زوجین است:

۱. رابطه‌ی عاطفی زن و مرد در خانواده

۲. میزان حمایت هریک از دیگری

۳. جابجایی نقش پدری و مادری و محدودیت‌های حاصل از آن

در خانواده‌هایی که به هر دلیل مادر نقش پدر را ایفا می‌کند، مانند خانواده‌های تک والد که سرپرستی کودک بر عهده‌ی مادر است و یا خانواده‌ای که در آن طلاق صورت گرفته و یا اینکه مرد به اشتغالات شغلی خویش مشغول است، به دلیل جابجایی نقش مادر و پدر در زندگی عاطفی و اقتصادی خانواده محدودیت‌هایی به وجود می‌آید که منجر به فشار روانی شده و نهایتاً به خشونت می‌انجامد.

زن، اضطراب و خشونت

هنگامی که فرد در ارضای نیازهای خود به مانعی برخورد می‌کند، حالت تعادل او از بین رفته و دچار اضطراب می‌شود، در چنین حالتی شخص برای از بین رفتن تنش و اضطراب از مکانیزم‌های دفاعی مدد می‌جوید. پر خاشگری یکی از واکنش‌هایی است که

فرد در برابر عدم موفقیت، شکست و ناکامی به صورت غیرمستقیم از خود نشان می‌دهد، از جمله عواملی که در زنان موجب اضطراب می‌شود ناهماهنگی شناخت و عمل و نیز احساس خطا در گذشته و بیهودگی در آینده است.

۱. ناهماهنگی شناخت و عمل: ناهماهنگی شناخت و عمل هنگامی است که

شناخت فرد نسبت به مؤلفه‌های منفی است اما به ناچار در عمل بدان مبادرت می‌ورزد (خدایپناهی، ۱۳۸۲، ۱۵۸). زنانی که در زندگی زناشویی با ناهماهنگی در شناخت مواجه هستند در عین آنکه نسبت به زندگی زناشویی خود فاقد شناخت مثبت هستند و به عاقبت آن امیدوار نیستند، به دلیل آنکه فکر می‌کنند، زندگی بهتری در انتظار آنان نیست، به ناچار با زندگی موجود می‌سازند. ناهماهنگی شناخت و عمل گاه به اصلاح نگرش می‌انجامد. در این صورت فرد به آرامش نسبی دست می‌یابد. اما چنان چه اصلاح نگرش صورت نپذیرد - یعنی زن همچنان براین باور باشد که او نمی‌تواند در زندگی مشترک به آرامش نسبی دست یابد اما به ناچار به ادامه زندگی است - در چنین حالتی اضطراب بر زندگی روانی او چیره خواهد شده دچار افسردگی می‌شود یا به خشونت روی می‌آورد.

۲. احساس خطا در گذشته و یا بیهودگی در آینده: زن یا مردی که انتخاب خود را

در همسرگزینی یک خطا دانسته و از سوی دیگر رویدادهای زندگی را در کنترل خویش نمی‌بیند و در نتیجه امیدی به آینده ندارد، دچار اضطراب، کشمکش روانی و خشم می‌شود. اما هنگامی که از خشم مفری نمی‌یابد، روش دیگر مدارا، درونی کردن خشم است. در این حالت خشم متوجه خود فرد شده، تاحدی که شخص ممکن است به خود صدمه وارد کند.

۳. درماندگی آموخته شده: درماندگی آموخته شده، شیوه‌ی دیگر مقابله با زندگی

مشترک ناموفق است. در این حالت فرد بر این باور است که بر اثر تلاش نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و رویدادهای زندگی قابل کنترل نیست. هنگامی که زن در زندگی زناشویی درمانده می‌شود، در سه حیطه‌ی انگیزش، یادگیری و هیجان دچار اختلال می‌گردد.

الف) اختلال در انگیزش: اختلال در انگیزش هنگامی است که رغبت فرد به واکنش‌هایی که همراه با «کنار آمدن ارادی» است کم می‌شود؛ بدین معنا که فرد قادر نیست، همچون گذشته در رویارویی با مشکلات تصمیم گرفته و به نحوی آن‌را حل و فصل نماید.

ب) اختلال در یادگیری: نوعی نارسایی در شناخت است و آن زمانی است که فرد با محیط‌های غیر قابل کنترل مواجه می‌شود و به تدریج این انتظار که پیامدها مستقل از اعمال او هستند، در وی شکل می‌گیرد.

ج) نارسایی هیجانی: پیدایش هیجان‌هایی است که انرژی فرد را کاهش می‌دهد؛ مانند افسردگی. وقتی شخصی با شرایط نامساعد مواجه می‌شود، چنانچه فکر کند با بسیج کردن انرژی خود می‌تواند محیط پیرامون خویش را کنترل نماید، واکنش مخالف نشان می‌دهد اما اگر در کنترل پیامدها خود را قادر به مواجهه نبیند، دچار درماندگی می‌شود. پس انتظار کنترل پذیری موجب واکنش مخالف و عدم آن موجب درماندگی است. این هر دو حالت از کشمکش در خانواده حکایت می‌کند که یکی به ابراز خشونت و دیگری به افسردگی می‌انجامد، اما در هر دو صورت بهداشت روانی و جسمانی فرد به خطر می‌افتد (مارشال ریو، ۱۳۸۲، ۲۰۶-۲۰۲).

آموزه‌های دینی

اولین گام در تربیت دینی تعیین جایگاه و منزلت انسان است. از منظر ادیان الهی، انسان اشرف مخلوقات و جانشین خدا بر روی زمین است. او کسی است که کرسی قضاوت در درون خویش دارد و نیک و بد را به او می‌نمایاند. آدمی حتی هنگامی که در صدد توجیه رفتار نادرست خود است، ندایی از درون (وجدان)، عمل ناشایست او را بدو گوشزد می‌کند. از این‌رو نقش آموزه‌های دینی در مرتبه‌ی نخست تذکر است. قرآن کریم رسالت انبیا را تذکر و یادآوری دانسته است و خطاب به رسول خود می‌فرماید:

«پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای^۱»

شناخت منزلت انسان و درک کرامت او سبب می‌شود تا فرد قدر و اعتبار خود را بشناسد و با حفظ حریم خود از زشتی‌ها دوری جسته و به نیکی روی آورد؛ زیرا فردی که نفس خود را عزیز ندارد، دیگران از سر او ایمن نخواهند بود. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «کسی که نفس او را در نزدش خوار باشد، امید خیر از او نداشته باش.» (رسولی محلاتی، بی تا، ۵۰۱).

ادیان تلاش می‌کنند انسان به مدد آموزه‌های دینی به شناخت خود که همانا بعد «انسانی» آدمی است نایل می‌شود تا بدینوسیله به اصلاح نگرش پرداخته و اصلاح نگرش در کردار تجلی یابد.

شناخت خود - آگاهی انسان به خود و شناخت ابعاد وجودی خویش و نیز معرفت یافتن به آغاز و انجام زندگی انسان وظیفه‌ای که در این دنیا به وی محول شده، سبب می‌شود تا آدمی به حیات خود معنا داده، هدف و مسیر زندگانی خویش را مشخص نماید.

آدمی همواره در جستجوی معنایی برای زندگی است. اعتقاد به خدا و باور به حضور او به رویدادهای زندگی معنا می‌بخشد. اومانو فیلسوف معاصر اسپانیایی می‌گوید: «ما به خدا برای معنا دادن به زندگی نیازمندیم، نه برای دانستن علت آفرینش.» (ششمین مجمع علمی جایگاه تربیت، ۱۳۷۴). بدو شناخت مبدأ عالم و غایت آن معنا بخشیدن به فعالیت‌های آدمی ممکن نخواهد شد. تحقیقات گراتاچویل^۲ و پلانو^۳ نشان می‌دهد نیاز به معناجویی را نمی‌توان با سایر نیازها برابر دانست (فرانکل، ۱۳۷۱، ۲۱). این تحقیق نشان می‌دهد فقدان معنا در زندگی با تظاهرات نوروبیکی همراه بوده است. فرانکل بر خلاف مزلو که به سلسله نیازها معتقد است بر این باور است که حتی هنگامی که نیازهای پایین‌تر آدمی برآورده نشده، یک نیاز متعالی (چون معناجویی) می‌تواند

۱- فذکر انما انت مذکر (غاشیه، ۲۱)

ضرورت یابد. تحقیقات پولوماو پندلتون نیز بر معنابخشی به زندگی، کیفیت‌بخشی به آن و رضایتمندی از زندگی تأکید دارد. معنابخشی به زندگی و هدفمندی در افراد جوان و میانسال به صورت هویت ثابت، برقراری ارتباط دوستانه و خلاقیت جلوه‌گر می‌شود و در کهنسالی به درک «چرایی» و «چگونگی» زندگی می‌انجامد.

اعتقاد به خداوند و به دنبال آن احساس «حضور» در محضر خداوند باعث می‌شود تا نگرش «از اوایی به سوی اوایی» در انسان پدیدار شده، در نتیجه احساس جذب و یگانگی با جهان پیدا کند. مزلو می‌گوید: افراد مذهبی احتمالاً بیشتر تجربه‌های اوج داشته‌اند، تجربه‌هایی که طی آن افراد احساس جذب و یگانگی با جهان را پیدا می‌کنند.

از نگاه قرآن، انسان با وجود این که برگزیده‌ی خدا و جانشین او بر روی زمین و مسجود ملائکه است، موجودی حریص، عجول و ضعیف می‌باشد. آگاهی انسان به ویژگی‌های مثبت و منفی خود باعث می‌شود تا آدمی از یکسو خود را مستعد تکامل دانسته و از سوی دیگر امکان عمل ناشایست را منتفی نداند. پس باید با انتخاب، «خود متعالی» را محقق سازد. انسان چون خود را موجودی ضعیف یافت، نیاز به پیوستگی و تعلق به وجود قادر متعال را در خود احساس می‌کند، این دریافت سبب می‌شود تا راهی به سوی معرفت پروردگار بر وی گشوده شود. به همین جهت خودشناسی مقدمه خداشناسی و این دو مقدمه‌ی خودسازی است. شناخت فرد از موقعیتی که وی در جهان آفرینش داراست او را برای انجام وظایف و مسئولیت‌هایی که به عهده‌ی اوست، مصمم و توانا می‌سازد. در نظر جیمز زندگی مذهبی عبارت است از احساس وحدت و پیوستگی با روح عالم حقیقت و ایجاد قدرت و نیرویی که دارای آثار مادی و معنوی است (جیمز، ۱۳۷۲). آثار زندگی توأم با مذهب را می‌توان در رفتار زن و مرد و نیز ارتباط والدین با فرزندان به نیکی دریافت.

اساساً هدف از بعثت انبیاء پرورش فضائل و مکارم اخلاقی است. نخستین گام در تربیت اخلاقی دوری گزیدن از امیال و شهوات است برای آنکه شخص ملزم به اصول اخلاقی باشد باید صبر پیشه کند. تحمل و صیانت نفس آدمی را برای خویشترداری

آماده می‌سازد. آموزه‌های دینی خویشنداری را در سایه تقوا و پرهیزگاری، صبر، عبادت، تقویت اراده و تعقل می‌داند.

تقوا - تقوا به معنی حفظ و صیانت از خود است. صیانت بر دو نوع است، نسخت صیانت منفی است که به معنی اجتناب از قرار گرفتن در محیط‌های آلوده به گناه است. دوم آنکه آدمی در خود حالتی بوجود آورد که در هر شرایطی بتواند مصون از گناه باشد. قرآن درباره متقین می‌فرماید: کسانی که از خدا پروا دارند، چون از سوی شیطان وسوسه شدند (خدا را) به یاد آورند و به ناگاه بصیرت یابند^۱ (اعراف، ۲۵). تقوا بالاترین فضیلت برای آدمی است؛ زیرا که به تعبیر علی علیه السلام حصار و قلعه محکمی است که او را از گناه و آلودگی‌ها مصون می‌دارد. اهمیت تقوا بدان حد است که خداوند غرض از تبیین آیات الهی را کسب تقوا دانسته و می‌فرماید: خداوند اینگونه آیات خود را برای مردم بیان می‌کند، باشد که تقوا پیشه کنند^۲ (بقره، ۱۸۷).

تقوا حالتی روحی است که کل شخصیت و منش آدمی را شامل می‌شود، به نحوی که رفتار، کردار، نیات و عقاید آدمی از طریق نیرویی درونی کنترل شده، از خطا حفظ می‌شود.

در پیش دینی تقوا به انسان قوه تشخیص حق از باطل عطا می‌کند. قرآن در این باره به مؤمنین می‌فرماید: اگر از خدا پروا داشته باشید قدرت تشخیص (حق از باطل) خواهید یافت^۳ (انفال، ۲۹). تقوا در مقام نظر و عمل به انسان بصیرت و روشن بینی می‌دهد تا به مدد فکر و اندیشه، درست را از نادرست تشخیص دهد. قرآن در مقام نظر نیز آیه و نشانه بودن مخلوقات را در پرتو تقوا قابل درک دانسته، می‌فرماید: «به راستی آمدوشد شب و روز و آنچه خداوند در آسمان و زمین آفریده است برای پروا پیشگان نشانه است.»^۴ (یونس، ۶).

۱- ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا و افادهم میصرون.

۲- كذلك یبین الله اینه للناس لعلهم یتقون. ۳- ان تتقوا الله یجعلم فرقا.

۴- ان فی اختلاف اللیل و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لآیات یقوم یتقون.

استاد مطهری در بحث از علل مادی و غیرمادی و حاکمیت آن، بر این جهان می‌گوید: «براین جهان یکسری روابط علت و معلولی مادی و غیرمادی حکم فرماست.» آدمی می‌تواند رابطه علی مادی حاکم بر این جهان را درک کند اما علل غیرمادی برای انسان قابل درک نیست. ایشان دعا را از جمله روابط علت و معلولی غیرمادی دانسته‌اند. همچنین این قاعده قرآنی را «که اگر کسی تقوا پیشه کند، خداوند در امور مختلف برای او گشایش فراهم می‌کند». در زمره روابط علت و معلولی غیرمادی دانسته‌اند. از این رو قرآن می‌فرماید: «هرکس از خدا پروا کند، خداوند برای او در کارها گشایش فراهم می‌کند»^۱ (طلاق، ۲). بدین ترتیب قرآن آسان شدن مشکلات را از آثار وضعی تقوا می‌داند.

صبر - صبر و حلم یکی دیگر از نتایج ایمان و پرهیزگاری است که به عنوان مهمترین عامل پیشگیری در بروز مشکلات بکار گرفته می‌شود.

عبادت - عبادت برقراری رابطه‌ی مستقیم با خداوند است که همراه با خضوع و خشوع انجام می‌شود. عبادت‌گاه لفظی و گاه عملی است. هرگاه در عبادت اعمال ظاهری همراه با توجه قلبی باشد انسان به مقام عبودیت و پرستش دست می‌یابد.

صبر و شکیبایی لازمه خویشتن‌داری و صیانت نفس است. آموزه‌های دینی دو عنصر بردباری و عبادت را برای مقابله با خواست‌ها و امیال که خشونت‌طلبی را می‌توان در زمره‌ی آن دانست، توصیه کرده‌اند. «ای مومنان از بردباری مدد جوئید»^۲ (بقره، ۱۵۳)؛ زیرا از یک‌سو صبر و شکیبایی راه را بر خویشتن‌داری هموار می‌سازد و از سوی دیگر فرد نمازگزار با یاد و نام خدا بدو توکل نموده و از او کمک می‌طلبد تا در مسیر درست وی را هدایت نماید. بدین طریق عبادت از طریق آماده‌سازی درونی، زمینه را برای پایداری فرد فراهم می‌آورد.

جیمز معتقد است دعا و نماز اتصال با روح عالم حقیقت است و نتیجه آن قدرت و نیرویی است که دارای آثار معنوی و مادی می‌باشد. به عبارت دیگر زندگی توأم با

مذهب‌داری طعمی می‌شود که گویی رحمت محض است (جیمز، ۱۳۷۲).

اراده - انسان موجودی آزاد و صاحب اراده و اختیار است. به همین جهت مکلف به تکلیف است. آدمی به جهت آزادی و اختیاری که داراست مالک نفس خویش است و می‌تواند در برابر تمایلات نفسانی پایداری نموده و منشاء تغییرات شود.

شخصیت عبارت است از مجموعه عقاید و افکار، رفتار، کردار، احساسات و گرایش‌های آدمی. برخی از روانشناسان شخصیت را امری پایدار دانسته‌اند اما عده‌ای دیگر بر این باورند که انسان به جهت اراده و اختیاری که داراست می‌تواند در ابعاد شناختی، عقلانی، عاطفی، هیجانی و رفتاری خود تغییراتی بوجود آورد. از دید اسلام تقویت اراده، تمسک به خداوند و برقراری رابطه با اوست.

از آنجا که آموزه‌های دینی قادرند هیجانات را تعدیل نمایند، افراد مذهبی می‌توانند از آن به عنوان یک منبع مقابله با خشونت بهره گیرند. مطالعات پارگامنت در خصوص روش‌های مقابله مذهبی، پیچیدگی آن و نیز راهبردهای بکار گرفته شده و اثربخشی آن‌را نشان می‌دهد.

عقل - بدون تردید تعقل زیربنای خویشتن‌داری است. از آنجا که انسان موجودی عاقل است می‌تواند دوراندیشی نموده در برابر خواسته‌های خویش مقاومت کند و آنها را تعدیل و کنترل نماید. اما افرادی چون روسو بر این باورند که مبارزه با شهوات تنها از عهده عقل و منطق ساخته نیست بلکه با استفاده از تمایلات می‌توان بر تمایلات فائق شده و آن را کنترل کرد (ماهروزاده، ۱۳۷۸، ۲۱۹). به همین جهت نقش مربی در دوره نوجوانی بسیار بااهمیت است؛ زیرا که ابراز محبت از سوی وی می‌تواند خلاء ناشی از عدم ارضاء سایر غرایز را پُر نماید.

یونانیان بر این باورند که دشمن بزرگ فرد که در روح سکنی گزیده، شهوت است. بر فرد است که با این همسایه کینه‌توز و مخرب بچنگد. به عقیده افلاطون پیروزی عقل تنها در سایه مبارزه با شهوات میسر است.

مذهب و سلامت روان - طی دهه‌های گذشته، تحقیقات بسیاری پیرامون نقش

مذهب بر سلامت روان صورت گرفته است. مذهب به عنوان مجموعه‌ای از اعتقادات، ارزش‌ها، بایدها و نبایدها که از طریق آموزه‌های دینی به انسان عرضه می‌شود، در زمره‌ی مؤثرترین تکیه‌گاه‌های روانی به‌شمار آمده است؛ زیرا در شرایط خاصی می‌تواند با فراهم ساختن تکیه‌گاه‌های نظری، فرد را از حالت بی‌تعلقی و بی‌معنایی رهایی بخشد. سارتر بر این باور است که انسان در جهان یکه و تنهاست، زیرا خدایی نیست که او را خلق کرده باشد، آدمی باید تنها به خود تکیه کند، پس او تنهاست. همین احساس تنهایی موجب یأس، ناامیدی و اضطراب می‌شود. در انسان‌شناسی دینی انسان با ایمان چون خود را متصل به قدرت لایزال الهی می‌داند و به رحمت او امیدوار است، بدو توکل نموده خود را در این جهان غریب و تنها نمی‌داند. از سوی دیگر چون به زندگی پس از مرگ باور دارد و زندگی جهان دیگر را مرحله‌ی تکاملی زندگی این جهانی می‌داند احساس پوچی و بیهودگی نمی‌کند. در نظر انسان با ایمان جهان سراسر معنا و دنیا مزرعه‌ی آخرت است. پس از یک طرف باید در انجام عمل نیک بکوشد و از سوی دیگر به زندگی اخروی خود امیدوار باشد. چنین نگرشی در انسان سبب می‌شود تا فرد در دوران نوجوانی و جوانی خویشنداری نموده، با پاکدامنی و صداقت زندگی کند و در دوران کهنسالی و پیری با امید به رحمت الهی بر ترس از مرگ غلبه نماید و بدین طریق به سلامت روان دست یابد.

اسلام دینی مبتنی بر اصالت فرد و جامعه است، اما فرد و جامعه را در ارتباط با یکدیگر و مکمل هم می‌داند. از این‌روست که سلامت جامعه را در گرو سلامت فرد دانسته است. اسلام خانواده را نهادی مقدس و بنیاد خانواده را عزیزترین بنیاد معرفی نموده و افراد را به تشکیل خانواده دلالت کرده است. از آنجا که بنیان خانواده بر صداقت و پاکدامنی استوار است، اسلام زن و مرد را به خویشنداری و صیانت نفس، گذشت و اغماض دعوت نموده و راه وصول بدان را پرهیزگاری، عبادت، صبر و پایداری و تعقل دانسته است.

نتیجه

اسلام مکتبی است که سلامت جامعه را در گرو سلامت آحاد آن می‌داند، از این رو هنگامی که سخن از تغییر و تحول جامعه به میان می‌آورد، بر تحول انسان‌ها تأکید دارد. خانواده که خود از مجموعه‌ی افراد تشکیل شده، از این قاعده مستثنی نیست. خانواده هنگامی سعادت‌مند است که افراد آن هر یک وظایف خویش را به خوبی بشناسند و بدان عمل نمایند. ادیان الهی همواره احکامی برای تشکیل خانواده و وظایفی برای پدر، مادر و فرزندان مقرر داشته‌اند. همچنین در زمینه روابط خانوادگی همچون ابراز محبت، همکاری، احترام متقابل و پرهیز از خشونت دستورات و توصیه‌هایی داده شده است. هدف از ارائه احکام و دستورات بهره‌مندی خانواده از زندگانی توأم با آرامش و نیل به بهداشت روانی است. در حقیقت نقش ادیان، پیشگیری از بروز رفتارهای نابهنجار و خشونت‌آمیز در خانواده و محور آموزه‌های دینی خویشنداری و صیانت از نفس است. از این‌روست که ادیان مهم‌ترین بخش تربیت را تربیت اخلاقی دانسته‌اند.

فهرست منابع

منابع فارسی

- احدی، حسن و محسنی، نیکچهر (۱۳۷۸). «روانشناسی رشد مفاهیم بنیادی در نوجوانی و جوانی». تهران: شرکت پردیس.
- استورا (۱۳۷۷). «تنیدگی یا استرس، بیماری جدید تمدن؟» ترجمه پریخ دادستان. تهران: انتشارات رشد.
- بهنام، جمشید (۱۳۵۶). «ساخت‌های خانواده و خویشاوندی در ایران»، چاپ سوم. تهران: خوارزمی.
- بهشتی، محمد، ابوجعفری، مهدی و فقیهی، علی‌نقی؛ زیر نظر علیرضا اعرافی (۱۳۷۹). «آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن»، جلد ۲. تهران: انتشارات سمت.
- بیرجندی، پروین (۱۳۶۴). «روانشناسی رفتار غیر عادی و مرضی»، چاپ دوم. تهران: انتشارات دهخدا.
- پیاژه، ژان و سیمون، هانری (بی‌تا). «روانشناسی کودک و اصول تربیتی جوانان»، ترجمه‌ی عنایت اله شکبیا. بی‌جا: انتشارات نیما.
- جیمز، ویلیام (۱۳۷۲). «دین و روان»؛ ترجمه‌ی مهدی قرائی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- خداپناهی، محمد کریم (۱۳۸۲). «انگیزش و هیجان». تهران: انتشارات سمت.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۶). «درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی، اهداف تربیت از دیدگاه اسلام». تهران: انتشارات سمت.
- رازفر، زهرا (۱۳۷۹). «ب بررسی رابطه بین نگرش مذهبی و خویشتن داری در نوجوانان» پایان نامه کارشناسی ارشد؛ استاد راهنما طیبه ماهرزاده؛ تهران: دانشگاه الزهرا.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵). «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده». تهران: انتشارات سروش.
- شریعتمداری، علی (۱۳۷۴). «روانشناسی تربیتی». تهران: امیر کبیر.

- فرانکل، ویکتور (۱۳۷۱). «فریاد ناشنیده برای معنا، روانشناسی و انسان‌گرایی»؛ ترجمه‌ی علی علوی‌نیا، مصطفی تبریزی. تهران: نشر یادآوران.
- لوئیس پ، فرانکل (۱۳۷۷). «روانشناسی زن، بررسی علل افسردگی و راه‌های اقتدار بخشیدن به خویش»؛ ترجمه‌ی شکوه السادات خونساری‌نژاد. تهران: انتشارات شکوه دانش.
- لاندمان (بی‌تا). «انسان‌شناسی فلسفی»؛ ترجمه و نگارش رامپور صدر نبوی. مشهد: چاپخانه‌ی طوس.
- مارشال ریو، جان (۱۳۸۲). «انگیزش و هیجان»؛ ترجمه‌ی یحیی سید محمدی؛ تهران: انتشارات ویرایش.
- ماهرزاده، طیبه (۱۳۷۸). «فلسفه‌ی تربیتی کانت». تهران: انتشارات سروش.
- _____ (۱۳۸۰). «تربیت دینی چرا و چگونه» نشریه‌ی آموزشی - تربیتی پیوند، انجمن اولیاء و مربیان وزارت آموزش و پرورش؛ تابستان.
- _____ (۱۳۸۳). «مقاله‌ی عملکرد عاطفی، تربیتی و اقتصادی خانواده از منظر اسلام» ارائه شده در سمینار بین‌المللی زن و جهانی‌سازی؛ دانشگاه تهران.
- نلر جی، اف (۱۳۸۰). «آشنایی با فلسفه‌ی آموزش و پرورش»؛ ترجمه فریدون بازرگان. تهران: انتشارات سمت.

منابع لاتین

- Gray, Jeffrey A. "The psychology of fear and stress" second Editions, cambridge university press ,new york, 1987
- Henggeler, Scott W. and Borduin Chales. "family therapy and beyond "Books/cole publishing Company, california, 1990
- Zerbe, Md. Kathryn J. "Womens Mental Heath in primary Care"
- W.B. Sounders co .London. 1999.